

Semantics Of The Word In “Then Learnt Adam From His Lord Words Of Inspiration”

ARTICLE INFO

Article Type

Analytical Review

Aurhors

Tahereh Zarnegar¹,
Hossein Hashem Nezhad^{2*},
Zahra Rezazadeh Asgari³

How to cite this article

Tahereh Zarnegar, Hossein Hashem Nezhad, Zahra Rezazadeh Asgari, Semantics Of The Word In “Then Learnt Adam From His Lord Words Of Inspiration”, Journal of Quran and Medicine. 2019;4(2):125-132.

ABSTRACT

The axis of verse 37 of Sura Baqarah is the expression of the words received from God by the Prophet Adam (A.S.) to compensate for the damage caused by the slip after Satan's fall and fall to the earth. In order to understand the Divine Word in the above verse and semantic and content analysis, one must pay attention to the meaning and vocabulary of the verse and its context and the verses before, after and even above.

Following the semantics of divine words and their implication in the semantic system of the Qur'an and Islamic sciences, the present article attempts to analyze and analyze the teaching of nouns and their differences with the meaning of divine words and its scope according to the viewpoints of some of the interpreters of Friedrich. And deeply, while referring to the high position of the Prophet, peace be upon him, in this noble verse, he seeks to respond to such cases and previous doubts. Optional and commented.

1. PhD student, University of Tehran, Faculty of Parand Islamic Azad University
2. Assistant Professor, University of Tehran (Coresspoding Author)
3. Assistant Professor, University of Tehran

Keywords: 37 Of Baqara , Words , Teaching Of Names, Word Perception.

* Correspondence:

Address:

Phone:

Email: hashemnezhad48@ut.ac.ir

Article History

Received: 2019/03/25

Accepted: 2019/04/28

ePublished: 2019/05/24

معنا شناسی «کلمه» در «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ»

طاهره زرنگار^۱

دانشجوی دکتری دانشگاه تهران، هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

پرنده، ایران

حسین هاشم نژاد^{۲*}

استادیار دانشگاه تهران، ایران (نویسنده مسئول)

زهرا رضازاده عسگری

استادیار دانشگاه تهران، ایران

چکیده

محور آیه ۳۷ سوره بقره، بیان دریافت کلماتی از جانب پروردگار، توسط حضرت آدم علیه السلام، برای جبران خسارتِ خسران ناشی از لغزش در پی اِزْلالِ شیطان و هبوط به زمین است. برای تحلیل معنایی و محتوایی و فهم کلام الهی در آیه مذکور، باید به معنا و مفهوم واژگان کلیدی آیه، سیاق آن و آیات قبل، بعد و حتی صدر و ذیل آن توجه داشت. چون معنا شناسی بر اساس نسبت های بینامتنی، واژگان مرتبط را تحلیل می کند. لذا در آن، مقصود، بیان یک معنای محصل خاص نیست؛ بلکه کشف نوعی ارتباط شبکه ای واژگانی، نسبت به یکدیگر است. نوشتار حاضر با بیان توصیفی - تحلیلی و روش کتابخانه ای انجام گرفته است و از آن جاکه در میدان معنایی، واژه هایی هستند که با یکدیگر ارتباط معنا شناختی دارند و با هم به ذهن تداعی می کنند، یا ممکن است با هم به کار رفته باشند، یا به جای یکدیگر استعمال شوند و در روابط هم نشینی و جانشینی با هم به کار برده شوند؛ پس از معنا شناسی کلمات الهی و تلقی آن در نظام معنایی قرآن و علوم اسلامی، می کوشد تا به بررسی و تحلیل درباره تعلیم اسماء به حضرت آدم علیه السلام و فرق آن با تلقی کلمات الهی و گستره آن با توجه به دیدگاه برخی از مفسران فریقین بپردازد. و با ژرف کاوی، ضمن اشاره به جایگاه والای پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم و اهل بیت معصومین علیهم السلام در این آیه شریفه، درصدد پاسخگویی به برخی از شبهات پیشرو و ارائه ی نظر برگزیده است.

واژه های کلیدی: آیه ۳۷ بقره، تعلیم اسماء، تلقی کلمات، کلمات

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۱/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۲/۱۸

* نویسنده مسئول: hashemnezhad48@ut.ac.ir

مقدمه

روشنندسازی مطالعات معنایی در قرآن از ابداعات ایزوتسو است (۱) این رویکرد، در دهه اخیر، در فضای مطالعات علوم اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. حوزه واژگانی، در بردارنده مجموعه ای از اقلام واژگانی است که از نظر معنایی وابسته به هم و در ارتباط با یکدیگرند. این معانی در کنار یکدیگر شکل دهنده ی ساخت مفهومی دامنه ی مشخصی از واقعیت های جهان خارجند (۲). با توجه به جهان شمول بودن قرآن باید گفت که این کتاب مقدس، فراتر از فرهنگ قوم عرب عصر نزول، تمامی جهانیان را در تمام اعصار، مخاطب خویش قرار داده است. لذا در این نوشتار، با مراجعه به تفاسیر فریقین در آیه شریفه ۳۷ سوره بقره، به معنا شناسی کلمه پرداخته می شود.

از موضوعات مطروحه در قرآن کریم، هبوط و استقرار حضرت آدم صلی علیه السلام در زمین است که پس از اِزْلال و لغزاندن شیطان و هبوط به زمین، متوجه خطای خود، ستم به نفس خویش و خسران بزرگ گردید: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف/۲۳) و دانست که اگر در این دار فانی، بازگشت به آن دیار سرشار از سرور و بهجت، امکان پذیر نیست؛ اما می تواند پس از انتقال از این نشئه ظلمانی و سرای غرور، به موطن اصلی خویش در دار باقی بازگردد. و پس از کسب عنایت الهی در پی جبران برآمد: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره/۳۷) پس آدم علیه السلام کلماتی را از سوی پروردگارش دریافت کرد؛ پس خدا به سوی او بازگشت. همانا خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است.»

این نوشتار با استفاده از روش تفسیر قرآن به قرآن و رعایت سیاق آیات و توفیق آن با علم معنا شناسی و بررسی روابط جانشینی و هم نشینی با رعایت معیارهای تفسیری در پی پیدا کردن نحوی چینی شبکه واژگان و در صدد پاسخ به این مسئله است که منظور از «کلمه» و مراد از «تلقى کلمات» در این آیه شریفه چیست؟ این سؤال از دو جنبه قابل بررسی است:

۱ - آیا در مرحله تعلیم اسماء، در ابتدای خلقت حضرت آدم علیه السلام و انتخاب جانشین در زمین، همه اسماء و کلمات به ایشان تعلیم داده نشده بود؟ آیا چیزی باقی ماند که این انسان کامل و جانشین خدا، آن را نداند و فرا نگرفته باشد؟ کلمات چه فرقی با اسماء دارد؟

۲ - اقسام و مراتب کلمات چیست؟ تلقی چه درجاتی دارد؟

معنا شناسی واژه «کلمات» و تلقی آن

یکی از مباحث مهم برای فهم مراد آیات قرآن، معنا شناسی واژگان آن است. برای معنا شناسی، ساختگرای واژگانی یکی از شاخه های معنا شناسی است که ایزوتسو آن را در حوزه قرآنی ارائه کرده است. روشنندسازی مطالعات معنایی در قرآن و ارائه نگاهی در زمانی در مطالعات واژگانی می تواند از دستاوردهای مهم روش معنا شناختی ایزوتسو محسوب شود (۳) که بسیاری از مفسران عالم اسلام، از این روش استفاده کرده اند. و این روش، با توجه به جهان شمولی قرآن، در نظرات صاحب نظرانی چون استاد جوادی آملی و علامه طباطبایی و دیگر مفسران فریقین، بصورتی کامل تر منعکس گردیده است که این نوشتار به آن پرداخته است.

یکی از واژگان کلیدی این آیه شریفه «کلمات» است که برای فهم آیه، غور و تفحص در معنا و مفهوم آن ضرورت دارد: «کلمات»، جمع «کلم» و «کَلِمَةً» به معنای لفظ، سخن و گفتار است (۴).

«کلمه» آن است که نهان و ضمیر را آشکار سازد، به هر وسیله ای که باشد. لفظ را نیز از آن جهت «کلمه» می گویند که خاطرات غیبی را اظهار می کند و هر چیز دیگری هم که غیب را آشکار کند، کلمه است؛ زیرا الفاظ برای ارواح معانی وضع شده اند (۵).

۱- تفاوت تعلیم و تدریس: تعلیم، غیر از تدریس است. تعلیم یک شیء، از تعلم و یادگیری آن جدا نیست. تعبیر به «علم» در جایی است که حقیقت علم در جان متعلم بنشیند؛ برخلاف تدریس که با جهل و عدم توجه مخاطب نیز قابل جمع است. تدریس، گاهی مؤثر است و اثر آن یادگیری است و گاهی اثری نمی‌بخشد. آنچه در جوامع علمی بشر رایج است، تدریس است؛ نه تعلیم. در حالی که ارائه‌ی خدای سبحان نسبت به انبیاء، تعلیم است که هیچ‌گونه سهو، نسیان و جهلی در آن راه ندارد. در نتیجه تعلیم همه‌ی اسماء به آن حضرت از فراگیری و عالم شدن آن بزرگوار به همه‌ی اسماء جدا نیست (۷).

۲- تعلیم بی‌واسطه‌ی اسماء به آدم علیه‌السلام: در القای بی‌واسطه‌ی معلم به متعلم، شاگرد از «لدن» و نزد استاد، بدون واسطه‌ی دیگری، مطالب را فرا می‌گیرد و در انتقال با واسطه‌ی مطالب از معلم، چنین شاگردی از لدن نزد استاد چیزی را نیاموخته‌است و نسبت به آن، مطلب و همجنب، در قیاس با آن استاد، علم لدنی ندارد. در واسطه‌ی تعلیم اسماء، آن است که تنها آدم از اسماء آگاه شده آگاه فشتگان: به آن، با تعلیم آدم به در نتیجه، تعلیم خداهند نسبت به اسماء، به صورت حده از قیاس: «وَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لَكُم فِي الْآيَاتِ الْكَافِرِينَ» (شوری / ۵۱) آمده است. بنا بر ظاهر آیه از اسماء، حجاب: «أَمْ مَنْ هُوَ حَاجِبٌ» (همان: احزاب / ۵۳)، هم نهد؛ بلکه تنها از راه سهو تکلیم خداهند نشاء، بعد از باب «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكْلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا» (شوری / ۵۱) تحقق یافت. در تعلیم اسماء به آدم، فرشتگان واسطه نبودند؛ زیرا وساطت در فیض، بدون آگاهی از آن ممکن نیست. تعلیم اسماء از راه تکلم خداوند با بشر، یعنی وحی بی‌واسطه تحقق یافت (۷).

۳- عرضه‌ی اسماء بر فرشتگان: در منظر قرآن، علم آدم بر اسماء، مانند اطلاع از اشیای مختلف نبوده‌است تا فرشتگان هم پس از شرح آدم، مثل او بشوند و تفاوتی میان آنها و آدم باقی نماند؛ بلکه شاید بالاتر از آن شده‌اند؛ زیرا کمالات دادند که در انسان، نیست و صدها آن، در اثبات فضل آدم داد. ملائکه قانع کننده نباشد همجنب، استدلال، مباحثات خداهند و خلافت و حاشیاء آدم، نسبت به فشتگان، که از هر جهت مطیع و فرمانبردار او هستند و کمال مافوق تکامل دادند. «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقه / ۳۱) خدا همه اسماء را به آدم آموخت؛ پس آنان را فشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر است می‌گویید که شما شایسته مقام خلافت، ما از اسماء ناخدا کنید.

علم را که فشتگان نسبت از خدا داد، آدم از اسماء جدا کردند تا علم که خدا به آدم آموخته‌بود، تفاوت داشت؛ زیرا قسمت اول، داد. فشتگان: قانا، در کده؛ در قدرت و آگاهی، قسمت دوم را نداشتند. از آن، شاستگ آدم داد. مقام خلافت، بخاط حقیقت علم به اسماء به؛ نه خدا داد؛ از آن، فرشتگان در پاسخ به خداوند متعال، اظهار اطلاع کرده گفتند:

سُحَّانَكَ يَا أَعْلَى الْعَرْشِ عَالِمًا مَا عَلَّمْتَنَا. (بقه / ۳۲)

بدها، گاه، نه از حد عبث و کاستی پیراسته‌ای. ما را دانشی جز آنچه تو به ما آموخته‌است، نیست.

در این اسباب، منظر، از علم به اسماء، تنها ناهای، تعداد، از محدودات، بعد از نام و لفظ، که در لغت دارند نیست؛ بلکه علم، به‌ده که تمام با کشف حقیقت و حدود آنها به‌ده‌است؛ بعد مسماها، از اسماء، حقاقت، خاخر و محدودات مخصوص به‌ده‌اند که در پشت به‌ده غیب، غیب اسماء، و نسبت، مخفی به‌ده علم به آن‌ها داد. یک محدود زمین، مانند آدم امکان، داشته‌است؛ نه داد، فشته‌ها، آسمان، مضاف آن، این علم در احراز مقام خلقت‌الله، دخالت داشته‌است (۱۰).

کلمه «ثم» در این آیه نشانه، ترتیب و حده، است، نه تأخیر زمانی؛ نخست آدم نسبت به اسماء، تعلیم لدنی یافت و بی‌واسطه،

«کلمه» حقیقتی است که در قلب جای می‌گیرد و در عمل ظهور می‌کند و در محاوره‌ها نیز بیان می‌شود و آن را «حرف» و «قول» نیز می‌گویند؛ بنابراین «قول» و «حرف» و «کلمه» معانی و معارفی هستند که در قلب ریشه دارند، در عمل ظهور می‌کنند و بر زبان جاری می‌شوند. گاهی نیز به معنای مطلب خاص است؛ مانند کلمه توحید و نظیر: «كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا» (مؤمنون / ۱۰۰) یا «كَلِمَةً حَقًّا يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» (۷۶). و گاهی بر قصیده اطلاق می‌شود (۸).

کلمه را به سبب «اثرگذاری» و «گزارشگری» آن، کلمه گفته‌اند. ضمیر انسان که از دیگران غایب است، به هنگام سخن گفتن، با کلمات ظاهر می‌شود. بر همین اساس از موجودات امکانی، که آیات الهی و غیب‌نما هستند، به کلمات تعبیر شده‌است (۹).

باید توجه داشت که کلمات مورد تلقی، اقسام و مراتبی دارد و به تبع آن، تلقی کلمات نیز دارای درجاتی است: (۷)

۱. گاهی مقصود از کلمه، جمله‌ای ادبی است؛ اعم از تازی و فارسی که متکلم آن را می‌گوید و مستمع، آن چه را متکلم القا کرده، تلقی و استماع می‌کند؛ نظیر: «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا» (کهف / ۵) و تلقی آن، همان استماع با سامعه و ادراک مفهوم ذهنی با فاهمه است؛ نه بیش از آن.

۲. گاهی مراد از کلمه، عین خارجی است و تلقی آن همان دریافت عینی کلمه است، خواه در مثال منفصل و خواه در طبیعت و ماده؛ نظیر: «إِنَّ اللَّهَ يُشْرِكُ بِكَلِمَتِهِ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ» (آل عمران / ۴۵).

۳. گاهی مقصود از کلمه، فضای الهی و حکم بتی اوست؛ مانند: «وَتَمَّتْ كَلِمَةَ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا» (اعراف / ۱۳۷) و تلقی آن همان مساس شهودی نسبت به لوح محفوظ و تعبیرناپذیر الهی (که بالاتر از قدر) است. نه کلمه اختصاص به الفاظ مفاهیم حصولی دارد و نه تلقی و استماع آن مختص به گوش فیزیکی و محسوس.

۴. البته اگر آن معارف و معالی تنزل یابد و در کسوت الفاظ و مفاهیم ذهنی ظهور کند، کلمه عرفی خواهد بود و تلقی معروف رایج توده مردم را به همراه خواهد داشت.

۵. آنچه به عنوان تلقی کلمات درباره آدم وارد شده، ممکن است جامع بین معقول و محسوس باشد.

۶. قابل ذکر است، همان‌طور که درجات تلقی، به مراتب کلمات مرتبط است، به مدارج و معارج مخاطبان تلقی‌کننده نیز وابسته خواهد بود.

تحلیل معنا شناختی «تلقى کلمات» و فرق آن با «تعلیم اسماء» به آدم علیه‌السلام

کنف معانی و مفاهیم قرآن در قالب ارائه‌ی تفاسیر متعدد و با روش‌ها و گرایش‌های متنوع، حاکی از تلاش اندیشمندان مسلمان در حوزه علوم و معارف قرآن کریم است. معنا شناسی به پیدایش معنا و سیر پیشرفت و دگرگونی‌های آن می‌پردازد و روابط معنایی بین مفاهیم مختلف را شناسایی و شبکه‌ای از معانی مرتبط به هم را استخراج می‌کند که در این‌جا در پی بررسی نظر مفسران، به بیان دو مطلب پرداخته می‌شود:

الف - تعلیم اسماء الهی و گستره‌ی آن از دیدگاه مفسران

سر اختلاف مفسران در تبیین معنای اسماء، همان سر اختلاف هویت علمی آنان است. گروهی که اهل عبارتند، اسماء را بر عبارات و الفاظ حمل می‌کنند. عده‌ای که اهل اشارتند، از معانی دقیق بشارت می‌برند. و گروهی که اهل لطافتند، از لطیفه‌ی الهی خبر می‌دهند. البته انبیاء که اهل حقیقتند، نه تنها محققانه از اسمای الهی خبر می‌دهند، بلکه متحققانه به آن، مسما و متمسمی هستند (۷).

لذا پیش از ورود به بحث، بیان چند مؤلفه ضروری است:

جبران معاصی و گناهان می‌خورده‌است و شاید کلماتی را که آدم تلقی کرد، مربوط به همین قسمت بوده‌است. (۱۰)

حجاب معنوی و نورانی می‌تواند مانع فهم و حلّ معارف معنوی گردد. گاهی عدم فهم مطلب به نفس عمیق مطلب علمی مربوط می‌شود. هر چه عمق مطلب بیشتر باشد، نورانی‌تر بیشتر است و اگر چشم دل ضعیف باشد، کمتر توان دید علمی آن را دارد. مانع فهم فرشتگان پس از عرضه اسماء به حضرت آدم، حجاب‌های نورانی بود که چیزی جز عمق اسمای الهی و ارتقاع سمک و سقف آنها نیست و ملائکه قدرت آن را نداشتند که از این مقام‌های معین، تعلیمی و آن حجاب‌های نورانی را خرق کنند:

«وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ؛ (صافات/ ۱۶۴)»

هیچ یک از ما نیست مگر آنکه مقام و منزلتی معین دارد و نمی‌تواند از آن تخطی کند.

اسمای حسنی الهی به مثابه ی قول ثقیل است که مانند نور شدید آفتاب، مانع دید علمی فرشتگان است. حاجب، همان شدت نورانیت محجوب‌عنه است، نه شیء زاید. اگرچه مبادی عمیق، نسبت به ذی‌المبادی حاجب است، ولی خودش، هم حاجب است و هم محجوب‌عنه؛ یعنی صاحب نظر قاصر، محجوب است و توان دید علمی مبادی عمیق را ندارد؛ تا اولاً آنها را بفهمد و ثانیاً از آنها

عده کند به تنسخه دست. (۷)

آنچه خدای سبحان با فرشتگان، مُستخفد، در میان گذاشت و از آنها، انباء، اسماء، مظاهر الهی، خواست کرد، از سنخ تجدد، در نامه خلافت الهی بود. فرشتگان، ده ادعا داشتند: بس از تجدد، ه ظفر، عجز آنها، از انباء، اسماء، الهی، دعوی، مثبت آنها باطل شده بس از انباء، آدم و فاکت، آنها، ثبوت معلّم بود: آدم و معلّم بود: آنها، دعوی، منفی آنها، بنادان، صلاحیت آدم با، خلافت با عجز فرشتگان ثابت نشد؛ بلکه با معلم شدن آدم برای فرشتگان ثابت شد. (۷)

علامه جوادی‌آملی، منظور از اسماء را مانند اسمای بی‌مسما در آیه «إِن هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاتِكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهِنَّ مِنْ سُلْطَانٍ؛ (نجم/ ۲۳)» نمی‌داند و تبیین می‌نماید: حتماً اسمایی است که دارای واقعیت و مسماست. از این‌رو تبیین این نکته ضرورت دارد که مقصود، اسماء المسماست نیست (به تقدیر مضاف الیه) که تعلیم به اسماء تعلق گرفته و بدین معنا باشد که خداوند اجناس عالم را به آدم نشان داد و او را از نام‌های آن‌ها و همچنین از ویژگی‌ها و حالات و منافع دینی و دنیوی آن‌ها آگاه کرد. (۷) برخلاف آنچه که عده‌ای از مفسران از جمله مرحوم طبرسی آن را اختیار کرده‌اند. (۱۱)

افزون برآن، مراد از آن را مسماست الاسماء (به تقدیر مضاف) یا اسماء معنای مسماست و معانی ذهنی نمی‌داند. به این صورت که از مدلول، تعبیر به دلیل و از معنا از باب شدت علاقه‌ای که بین لفظ و معناست به لفظی تعبیر شده‌باشد که برای آن وضع شده‌است؛ مانند آنچه که در تفسیر المنار آمده‌است. (۱۲)

بلکه مراد از اسماء را همان حقایق غیبی عالم می‌داند که به لحاظ سمه و نشانه خدا بودن، به «اسم» موسوم شده‌است. حقایقی که با شعور، عاقل، مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله و در عین حال خزائن اشیای عالمند. موجودات عالی‌های که همه حقایق عالم شهود، تنزل یافته و رقیقه‌ای از آنان است و آنچه در آسمان و زمین مشاهده می‌شود از نور و بهای آنان مشتق شده و به خیر و برکت آن‌ها نزول یافته‌است. و مقصود از تعلیم آن‌ها به آدم، تعلیم به علم حصولی و از طریق الفاظ و مفاهیم نیست؛ بلکه مراد، «إشهاد حضوری» است. آن وجودهای ملکوتی، مشهود آدم قرار گرفتند. شاهد باشعور بودن آن‌ها رجوع ضمیر مذکر عاقل: «عَرَضَهُمْ» و اسم اشاره مختص به عقلا: «هؤلاء» و شاهد غیبی بودن آن‌ها جمله: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ» در دو آیه بعد است؛ زیرا ظاهراً اضافه غیب به «السَّمَوَاتِ» اضافه لامیه است (یعنی غیب و باطن آسمان‌ها و زمین، نه غایب از آسمان‌ها و زمین).

آن حقاقت و معارف را دریافت کرد. بس خدایند، آن حقاقت را، به فرشتگان، نشان داد. شاید گفته‌شده خلقت آدم بس از آف‌نشا: زمین و آسمان و اشیاء، زمان، بدهه به تبع آن، نفع، آدم، از حضرت و تعلیم اسماء، نه، از نظر زمان، متأخراً از آف‌نشا، از خاک، تحقّق یافته و عرضه ب ملائکه، نه، از نظر زمان، متأخراً از خلقت آدم از خاک بده‌است. اکنون، که اصلاً نفع، آدم، و تعلیم اسماء و همچنان: اصلاً، عرضه ب ملائکه، در مقطع زمان، خاص و در ارتباط با معهود، زمان، بعد آدم بده، چه معهود، آدم، دارد که مقطع خاص زمان، تعلیم اسماء، نیز، پیش از مقطع خاص زمانی عرضه ب ملائکه قرار گیرد؟

به نظر آیت‌الله خدایه‌آملی، اگر چه ماهیت این ده عملاً یک ماهیت تجدد، ه فقه ماده باشد؛ (نظراً قصّه معراج که در عین حال که عده‌ای، اسماء، مکّه، به آسمان‌ها تا سدره‌المتنّب، دست‌کم مطابقت احتمال، که علامه طباطبائی، در سوره اسماء، مطّح که ده‌اند، ممکن است، زمان، تجدد، باشد) در عین حال، در زمان، خاص، ه سال، مشخص از سال‌های هجری، و در ساعت معینی از شب واقع شده‌است. (۱۳)

نکته، انسان مؤلف از بدن مادی مترمّن و از روح مجرد از ترمّن است.

دهم، کارها، مربوط به بدن، جنبه مادی، زمانی دارد و کارهای مربوط به روح، صغیر، تجدد، ناهت از زمان.

سوم، اعطاء، حقّ، از اجاب م‌کند که امر، مادی، بدن، در عین ارتباط با امور مجرد روح، در تحلیل عقلی از آن تفکیک شده.

حما، انسان، که با معاهد، مناظر، مباحثه، مطالعه و تنقّه بدن، مطلب معقوله، محدود، ادراک م‌کند، گ‌چه همه کارهای بدنی او زمان‌مند است، ه مرحله تعقّل، منزه از زمان.

نهم، آنچه در حجاب، تعلیم اسماء به بدن آدم م‌گردد، زمان‌مند است و آنچه به حقیقت اسماء و نحوه، اشهاد، تعلیم عرضه‌ای آن بر فرشتگان مجرد و ... برمی‌گردد، از زمان م‌دست.

ششم، در قصّه معراج و مانند آن، ه‌چه به طبیعت باز م‌گردد، زمان‌مند است و هر چه از منطقه طبیعت خارج است، مترمّن نیست.

هفتم، علاقه اتحاد، آدم، بدن، مصحّح انتساب حکم، ه‌نک به دیگر، م‌شده، لیکن چنین تجوّزی در تحلیل‌های دقیق عقلی کاربرد ندارد. (۷)

۴- مراد از اسماء: خداوند در پاسخ فرشتگان بر خلقت حضرت آدم علیه‌السلام، تسبیح و تحمید و تقدیس را از خلیفه زمینی خود نفی نکرد؛ بلکه موضوع تعلیم اسماء را درباره آدم عملی ساخت.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالِ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (بقره/ ۳۰)

و آن‌گاه که پروردگارتو به فرشتگان فرمود: من در زمین جانشینی برمی‌گزینم. گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که به فساد و تباهی در آن بپردازد و خون‌ریزی میکند؟ و در حالی که ما همواره تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم. فرمود: من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

وَ عَلمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (بقره/ ۳۱)

و خدا همه اسماء را به آدم اموخت؛ سپس آنان را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید که شایسته مقام خلافتید، مرا از نام آنان با خبر کنید.

در تعلیم اسماء، مطلبی وجود داشته که باب اعتراض فرشتگان را مسدود می‌ساخته‌است؛ وگرنه سؤال آن‌ها باقی می‌ماند و حجت بر آن‌ها تمام نمی‌شد. و موضوع تعلیم اسماء، چیزی بوده که به درد

مقتضای سیاق آیات این است که این غیب چیزی جز همان اسمای تعلیم داده شده و غیر از موصول در «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» نیست.

آیت الله جوادی آملی تبیین می‌کند: «آنچه به آدم تعلیم شد و به او ارائه گردید همان حقایق عالیله موسوم به «اسماء الله» است و احتمالاً عبارت از همان «مفاتیح الغیب» در آیه «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ» (انعام/ ۵۹) و «خزائن» در آیه «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» (حجر/ ۲۱) است؛ مفاتیح و خزاینی که بر اثر «عنداللهی بودن» فنا نمی پذیرد: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل/ ۹۶). (۷) در روایت شیخ صدوق، با دو سند معتبر از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ حِجَجَ كُلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ لَهُمْ أَرْوَاحَ عَلِي الْمَلَائِكَةُ خَدَاوَنَد تَبَارَكَ وَتَعَالَى هَمَّةَ اسْمَاءِ حِجَجِ خُودِ رَا بَه آدَمِ أَمُوخَت. سِپِس أَن حِجَجِ رَا دَر جَالِي كِه اِرْوَا حِي بُو دَن د بَر فَرَشْتِكَا ن عَرَضَه كَر د و فَرَمُ د: «فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹).

بنابراین روایت، اسم قابل مسما به آدم تعلیم شد و هیچ ابهامی در توجیه آن نیست. البته شاید نتوان به کنه این مسأله دلالت معارفی داد؛ اما با اسما، به این معنا، در حد حقیقت اسم که همان هست محض و مأخوذ با تعبیر خاص است، در متون دینی، تفسیر شده؛ اما در آنجا که بخش از آن در دعاء کما آمده است: «وَأَسْمَاءُ اللَّهِ مَلَائِكَةُ الْكَافَّةِ» (مفاتیح الحنا). استنباط حقیقت غیب شده؛ از آنجا که ۳۰ بقعه، به استناد ظاهر لفظ است، نه باطن آن؛ زیرا الفاظ اعتباری که نه ثابت داده و نه معیار کمال است، سبب خلایق الهی نمی‌شود. معنای تعلیم اسما، حصصه طقه شاهد داخل حدیث، حقیقت الهی است. همان طره که به شهادت عناصر محوری آیه، می‌توان گفت که مقصود از اسما، حقایق است. (۹)

در تفسیر عاشق و تفسیر دها، آمده است: سَأَلَ عَنِ الصَّادَةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ: هَذِهِ الْأَيَّةِ: فَقَالَ: الْأَرْضُ وَالْحَالَةُ وَالشَّعَابُ وَالْأَهْلُ وَبِهِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى بَسَاطِ تَحْتِهِ. فَقَالَ: وَهَذَا الْبَسَاطُ مِمَّا عَلَّمَهُ (۱۷، ۱۸، ۱۹). تفسیر دانشمند: از امام صادق علیه السلام، است که می‌گوید: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَثَّلَ لَأُمَّةٍ فِي الطَّنِّ وَعَلَّمَهَا أَسْمَاءَهُمْ كَمَا عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و هاتو دنگ، فِ قَوْلِهِ: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» قَالَ: «أَسْمَاءُ ذَاتِهِ أَمْعَمٌ»؛ هَمْحَمٌ: «أَسْمَاءُ الْمَلَائِكَةِ»؛ ه نند: «ه هَذِهِ الْأَسْمَاءُ الَّتِي تَعَارَفَ بِهَا النَّبِيُّ: أَنْسَاءُ دَائِمَةٌ وَأَرْضُ وَبَحْرٌ وَسَهْلٌ وَجَبَلٌ وَحِمَارٌ وَاشْبَاهُ ذَلِكَ مِنَ الْأُمَمِ وَغَيْرَهَا...» (۱۹)

شبکه معنایی تعلیم اسما

مطالعه‌ی معنا شناسی به ویژه در تفسیر موضوعی قرآن، نقش ویژه ای دارد؛ زیرا این امکان را فراهم می‌کند که روابط معنایی مفاهیم مختلف قرآنی را به شیوه‌ی روشمند در یک شبکه معنایی گسترده استخراج نمود و از این روابط به نظریه‌ی قرآنی در موضوع مورد بحث رسید. ویژگی مهم دیگر، رهیافت معنا شناسی آن است که روابط معنایی بین مفاهیم قرآنی بر اساس معیارهای علمی قابل قبول بر مبنای شناسایی روابطی چون جانشینی، هم‌نشینی، تضاد و... کشف شود و در فهم معنای قرآنی، به معنای لغوی صرف بسنده نشود. بدین ترتیب، با رصد دیدگاه آیت الله جوادی آملی و بررسی و نقد نظر مفسران، می‌توان موارد ذیل را لحاظ نمود: (۷)

۱- تفاوت کلام ائمه اطهار علیه السلام، درباره «اسماء» با توجه به تفاوت ظروف مخاطبان است. بعضی از مفسران زمینی نگر با توجه به تنگنای افقی دیدشان به ظاهر سخنان آن‌ها نگریسته‌اند و برخی دیگر از مفسران آسمانی‌اندیش، تفسیرهای ژرف و عمیقی را دریافته‌اند. بدین‌سان، اختلاف نگرش‌های قرآن پژوهان قابل توجیه است.

۲- تفاوت محتوای، اهداف، گاه، به احاطه اختلاف و حجم تفسیر است؛ و زمان، به حسب اختلاف و حجم تظلمه (نه تفسیر)، گاه نیز به احاطه اختلاف تفسیر و مفهوم یا تظلمه مصداق است. پس شاهد جمع هر بخشی راه‌گشای حل تنافی متوهم است.

۳- گاهی مطالبی که درباره آدم بیان شده است، صلاحیت انطباق بر مصداق متعدّد را دارد؛ حتی مسئله تعلیم اسما. چنان‌که درباره برخی از اولیای کامل الهی آمده که به ایشان اسما تعلیم داده شده است. حضرت علی علیه السلام فرمود: «عَلِّمْتُ الْأَسْمَاءَ: اسْمَاءَ بَنِي مَن تَعَلَّمَهُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» (۲۰). البته اگر مطلب، مخصوص شخص آدم بود و قرینه اختصاص یافت شد، مجال برای تعمیم آن بخش نیست.

۴- چون اسما، خزائن و غیب و باطن آسمان‌ها و زمین و سایر حقایق، نشئه مادی و ملکی است و حقایق طبیعی چیزی جز تنزل یافته آن‌ها نیست، می‌توان گفت: اسما، همه‌ی حقایق عالم، اعم از غیب و شهود را دربردارد و گویا با نشان دادن آن خزائن به آدم، همه اشیا عالم، اعم از غیب و شهود، به آدم نشان داده شد و مشهود او قرار گرفت؛ و مذکر و ذوی‌العقول بودن ضمائر و اسم اشاره از این جهت باشد که بر اساس آیه شریفه «وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء/ ۴۴) و هیچ چیزی نیست مگر اینکه خدا را همراه با ستایش او تسبیح می‌گوید. همه موجودات، دارای شعور و حامد و مسبح حق هستند و اگر در بعضی روایات به اسما اهل بیت علیهم السلام تفسیر شده، از باب تطبیق بر مصداق اکمل است، نه از سنخ تفسیر مفهومی. (۷)

۵- آنچه حقیقتاً اسم الهی را داراست و واقعاً علامت و نشانه خداوند است، همین حقایق خارجی است و معانی و صور ذهنی آنها در واقع، اسما این حقایق است؛ نه اسما الهی. و اسما لفظی وضع شده برای مفاهیم ذهنی که بر زبان جاری می‌شود و بر آنها دلالت می‌کند، اسما این معانی ذهنی است. پس الفاظ در واقع «اسماء اسما اسماء الله» است. (۷)

۶- لازمه چنین تعلیمی، آشناسدن متعلم به همه آثار، خواص، منافع، مضار و از جمله آشناسدن با مفاهیم ذهنی و اسما ظاهری و لفظی آن نیز هست؛ یعنی تعریف و تعلیم خداوند به گونه‌ای بود که آدم می‌توانست فرد فرد این حقایق را تحلیل و تبیین کند، از آنها نام ببرد، آن‌ها را معرفی کند و برای فرشتگان گزارش دهد. لذا آنچه در بعضی از روایات آمده، که اسما کوه‌ها، دره‌ها و اشجار و ... به آدم تعلیم شد، منافاتی با مطلب مزبور ندارد و چون گاهی صدور احادیث گوناگون، بر اساس فهم مخاطبان است، اشیا طبیعی و مادی نام برده شده است. (۷)

البته نحوه تعلیم و انبای آدم نسبت به فرشتگان، بحث خاص خود را دارد که در مجال ما نمی‌گنجد.

۷- در نقد نظر مرحوم طبرسی باید گفت: اسم به معنای «حقیقت هستی محض با تعین خاص» و دارای مظهر است و چون حقایق جهان آفرینش، به ویژه خزائن غیبی، مظاهر اسما حسنا الهی است، با توجه به ارتباط و اتحاد نسبی ظاهر و مظهر، حقایق امکانی نیز اسما الهی به حساب می‌آیند و در نتیجه مفاهیم متنوع از آن حقایق، اسما اسما و الفاظ دال بر آن مفاهیم متنوع، اسما اسما محسوب می‌شود. بنابراین هماهنگی صدر و ساقه آیه محفوظ است. (۷)

ب- تلقی کلمات و گستره‌ی آن از دیدگاه مفسران

پس از بیان اجمالی اقسام کلمه، انحای تلقی معلوم می‌شود؛ چنان‌که اگر معنای «جوامع الکلم» به طور جامع روشن شود، معنای اعطای الهی و استعطای نبوی و کیفیت وجودی این‌گونه عطایا معلوم می‌شود؛ بدین ترتیب:

۱. مراد از کلمات: (۷) منظور از «کلمات»، چیزی جز اسمایی که به آدم علیه السلام تعلیم شد نبود؛ یعنی کلمات تلقی

تلقی کرد که در ظلّ توسل و استشفاع به مسماهای این اسماء، نیایش توحیدی او سودمند خواهد بود. لذا به همهی آن ذوات مقدس متوسّل شد. (۷)

بنابر «کشف الاسرار و عدّالابرا» و در «روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی» اثر آلوسی بغدادی، آدم بر ساق عرش نوشته دید:

«لا اله الا الله محمد رسول الله»

چون در زلّت افتاد مصطفی را شفیع گرفت و گفت: خداوند به حقّ محمد که مرا پیامبری؛ (۲۳) اللهم انی أسألك بحقّ محمد و آل محمد، مکرر. (۲۴ و ۱۹)

سأل بحقّ محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين علیهم السلام فتاب علی. (۲۷، ۱۶، ۱۷، ۲۶، ۲۵، ۱۹)

درجات تلقی کلمات و تأثیر آن: همان گونه که کلمات مورد تلقی، مراتب و اقسامی دارد، درمنظر مفسران، تلقی کلمات نیز دارای درجاتی است:

به نظر علامه طباطبایی، تلقی در آیه «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ»، عبارتست از گرفتن کلام دیگری با درک مضمون آن. (۱۰)

علامه جوادی آملی می فرماید: «مستفاد این است که آدم آگاهانه و با شوق و رغبت و برای اخذ کلمات به عنوان عمل و طاعت، به استقبال کلمات و معارف رفت. از قبیل آن چه در متاجر فقه به عنوان «تلقی رکبان» مطرح است که تاجران سودجو با اشتیاق خاصی به خارج از شهر می روند و در انتظار فروشندگان کالاهاى تجاری که از نرخ داخل شهر بی خبرند، می نشینند. تا آن ها را دریافت کرده، مشمول فیض الهی شود و چنین هم شد؛ یعنی کلمات مزبور را گرفت و فیض ربوبی به ملاقات او شتافت و او نیز آن فیض را تلقی کرد و با جان و دل پروردگار را از طریق آن کلمات خواند. خداوند هم توبه اش را پذیرفت و او را مشمول لطف و مغفرتش قرار داد.» (۷) گاهی احتمال داده می شود که کلمات: «قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف/ ۲۲) است؛ اما وقوع این کلمات در سوره اعراف، قبل از «فلنا اهبطوا»، دلیل ضعف این احتمال است؛ در حالی که «فَتَلَقَىٰ آدَمُ» در سوره بقره بعد از «فلنا اهبطوا» آمده است. یعنی، تلقی کلمات بعد از امر به هبوط و فرود آمدن به زمین بوده، در حالی که دعای آدم (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا) قبل از امر به هبوط است. پس منظور از کلمات نمی تواند این ادعا باشد (۷).

بر طبق علوم اسلامی، کلمه، اختصاصی به الفاظ دارای مفاهیم حصولی ندارد و استماع آن مختص به گوش فیزیکی و محسوس نیست. برخی از کلمات، بدون لفظ و نطق است و برخی از استماعها بدون گوش محسوس؛ مانند کلام امام علی علیه السلام درباره سخن برزخیان و ارواح منتقل شده: «و لئن عَمِيتْ أَنَاؤُهُمْ وَ انْقَطَعَتْ أَخْبَارُهُمْ لَقَدْ رَجَعَتْ فِيهِمْ أَبْصَارُ الْعَبْرِ وَ سَمِعَتْ عَنْهُمْ أَذَانَ الْعُقُولِ وَ تَكَلَّمُوا مِنْ غَيْرِ جِهَاتِ النُّطْقِ»، (۶) یا سخن خدای سبحان و نجوای الهی با بندگان خاص خود: «و ما بَرِحَ اللَّهُ عِزَّتِ آلَاةِهِ فِي الْبِرْهَةِ بَعْدَ الْبِرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفِتْرَاتِ، عِبَادُ تَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلْمُهُمْ فِي ذَاتِ عَقُولِهِمْ» (۶) کلامی که خدای سبحان در سویدای قلب صاحبان ملکوتی القا و تکلم می کند، موزیک به گوش محسوس ندارد و گفتن آن، محتاج حنجره و فضای دهان نیست؛ زیرا جوهره چنین گفتاری از سخن لفظ و حروف نیست. شاید آنچه به عنوان تلقی کلمات درباره آدم علیه السلام وارد شده، جامع بین معقول و محسوس باشد و بیان نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام: «ثُمَّ بَسَطَ اللَّهُ سَبْحَانَهُ لَهُ فِي تَوْبَتِهِ وَ لَقَاهُ كَلِمَةٌ رَحْمَتِهِ وَ وَعَدَهُ الْمَرْدُ إِلَى جَنَّتِهِ وَ أَهْبَطَهُ إِلَى دَارِ الْبَلِيَّةِ وَ تَنَاسَلَ الذَّرِّيَّةُ» (۶) بر جامع هر دو قسم حمل گردد. قهراً تلقی حضرت آدم علیه السلام جامع ملکی و ملکوتی است؛ به ویژه آنکه قبل از هبوط، نشئه ای داشت که در آن، ظهور نسل و پدید آمدن فرزند مطرح نبود. نشئه فراماده بوده که تکلم آن منطقه و تلقی کلمات، مناسب با همان منطقه است. (۷)

شده، ظاهراً جزو همان اسماء بود؛ زیرا «الاسماء» در «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» جمع مَحَلِّي به الف و لام است و با توجه به تأکید «كُلَّهَا» افاده عموم می کند. همچنین مقصود از کلمات، صرف الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها نیست؛ چون خدای سبحان در قرآن کریم «كَلِمَاتٍ» را بر حقایق وجودی اطلاق کرده است؛ نظیر آنچه در آیه «... قَبْلَ أَنْ تَنْفَذَ كَلِمَاتُ رَبِّي» (کهف/ ۱۰۹) آمده است.

پس اگر در تفسیر صافی در روایات اهل بیت علیهم السلام، مراد از این کلمات، اسماء اصحاب کساء است (۲۱) یا در مجمع البیان نقل شده: آدم در عرش، اسماء معظم و مکرم نوشته شده ای، دید. از آن نامها پرسید. گفته شد: اینها نامهای کسانی است که بهترین خلق در نزد خداوند هستند؛ نامها عبارت بودند از: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین. آدم با آن ها به خدا متوسّل شد تا خدا توبه ای او را پذیرفت. (۲۲) باید چنین توجیه شود که مقصود، این است که آدم، انوار اهل بیت و اشباح آنان را زیارت کرد و کلمات تلقی شده، همان آیات وجودی اهل بیت علیهم السلام بود؛ گرچه هنگام توبه و تکلم با خداوند به عنوان استغفار، اسمای مبارک آنان را بر زبان جاری کرده باشد.

مرحوم فیض کاشانی از کافی نقل می کند:

«لا اله الا انت سبحانک اللهم و بجمدک. عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفر لی و انت خیر العافرین. لا اله الا انت سبحانک اللهم و بجمدک. عملت سوءاً و ظلمت نفسی فاغفر لی و ارحم الراحمین. انت ارحم الراحمین. لا اله الا انت سبحانک اللهم و بجمدک عملت سوءاً و ظلمت نفسی فتاب علیّ انک الثواب الرحیم.» (۲۱)

با این روایت، کلمات چگونه توجیه می شود؟ آیا این روایت قرینه نمی شود که مراد از کلمات، همان الفاظ و مفاهیم ذهنی آنهاست؟ علامه جوادی آملی پاسخ می دهد:

یکم، باید احراز شود، نشئه ای القای کلمات یاد شده به آدم علیه السلام، آیا منطقه دنیا و زمین بود تا از آن الفاظ و مفاهیم ذهنی اراده شود؟ یا منطقه بهشت که برتر از قلمرو اعتباری، عربی، تازی و فارسی است؟ و تا احراز نشده که منطقه محاوره، همان قلمرو زمین و نشئه ای اعتبار الفاظ و مفاهیم ذهنی بود، نمی توان کلمات مأخوذ در آیه را بر این معنا حمل کرد.

دوم، در روایاتی آمده که منظور از کلمات آزمون حضرت ابراهیم علیه السلام، همان کلماتی است که حضرت آدم علیه السلام آنها را تلقی کرد. روشن است که کلمات مورد آزمون حضرت ابراهیم علیه السلام از سنخ حقایق خارجی بوده، نه از سنخ الفاظ و مفاهیم ذهنی.

سوم، چون کلمات به معنی حقایق عینی در عالم اعتبار، ظهور خاص خود را دارد، همه آنچه درباره الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها وارد شده، از آن جهت که مرحله نازل همان حقایق عینی است، درست است؛ لیکن هیچکدام از احادیث وارد، دلیل حصر کلمات در الفاظ و مفاهیم نیست.

۲. **تمام و نقص تلقی:** همان طور که تبیین اصل تلقی و تحلیل درجه ای ویژه آن، مربوط به دریافت صحیح معنای کلمات و ادراک درست نحوه ای خاص آن است، تمام و نقص تلقی نیز به تمام و نقص کلمات است. در مکتب امامیه، تمام کلمات حق و نافع، به کلمه ای توحید برمی گردد و تمامیت توحید، مشروط به تولی ولایت توحیدمداران واقعی، یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است و حدیث «سلسلة الذهب» ثامن الحجج علیه السلام سند گویای این اشتراط است. لذا در همه ای مراحل هستی، ظهور تام توحید خدای سبحان در مظهر خلیفه ای کامل، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام است که نور واحدند و کثرت غالب آنان منافی وحدت قلب آنان نیست و چون تمامیت تحصن و ورود در حصن توحید، به پذیرش ولایت موحدان ناب است، آدم صفیّ علیه السلام در ساق عرش خدا، گذشته از کلمات توحید، اسمای موحدان کامل، یعنی حضرت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم افضل صلوات المصلین) را زیارت کرده است و چنین

References

1. The Holy Quran.
2. Izutsu Toshi Heiko. God and man in the Quran. Translated by Ahmad Aram, Tehran: Anteshar Co. 1361. Page 5.
3. Gear Rats, Dirk. Theories of lexical semantics. Translated by Kourosh Safavi, Tehran: Scientific Publishing; 1393. Pages 21-20 and 131.
3. Lotfi, M. Review and critique of Quranic semantics of Izutsu, linguistic researches of Quran. University of Isfahan. 2 (2014): pp. 52-39.
4. Ragheb Esfahani H. Translation of the contents of the words of the Qur'an. Translated by Mostafa Rahiminia, second edition. Tehran: Nashrsobhan; 2009. Page 389.
5. Kashani M. The same certainty of the heart with lights and secrets. Abdul Razzaq Obaidi Research, First Edition, Vol. Qom: Anwar Al-Mahdi. 1427 BC. Page 49.
6. Seyd razzi. Approach to rhetoric. Qom: Hijrat. bita. Sermon 40; Wisdom 198, Sermon 221, Sermon 222, Sermon 1, Wisdom 147.
7. Javadi Amoli A. Tasnim Tafsir Quran Karim Vol 3. Qom: Captives. 2008. Pages 506, 423 and 434-432, 178, 166, 162 and 168-167, 181-179, 181 and 182, 186-185, 169-168, 173-187, 232, 234 and 235, 171, 432-430, 444-443, 170, 425 and 426, 434, 439-435.
8. Al-Tabarsi Abi Ali Al-Fadl Ibn Al-Hassan. Collection of statements in the interpretation of the Qur'an. Investigation of Sayyid Hashim Al-Rasooli Al-Mahalati. C2-1. Beirut: Dar Al-Ma'rifah. 1408. Pages 1-2 / 766.
9. Javadi Amoli A. Tasnim Tafsir of the Holy Quran Vol. Qom: Captives. 2007. Pages 418, 174-173.
10. Tabatabai M. Interpretation of the balance. Translated by Nasser Makarem Shirazi. Sixth Edition, Vol. Bija: Allameh Scientific and Intellectual Foundation. 1376. Pages 151-, 176, 174.
11. Al-Tabarsi Abi Ali Al-Fadl Ibn Al-Hassan. Comprehensive communities in the interpretation of the Holy Quran. Beirut: Dar Al-Azwa. 1412. Page 539.
12. Rashid Reda M. Interpretation Al-Manar. C 1. Beirut: Dar Al Fikr. B-ta. Page 262.
13. Saduq a. Perfection of religion and perfection of grace. Investigation of

اگر مراد از کلمات، حقایق وجودی باشد، (۷) جمع بین ادعیه متفاوت و توسل و استشفاع به اهل بیت علیهم السلام سهل است؛ اولاً، اختلاف روایات ادعیه که تعبیرهای گوناگون در آن‌ها مأخوذ شده برطرف می‌گردد؛ ثانیاً، پس از حل اختلاف احادیث دعا، جمع بین نتیجه آن احادیث و توسل و استشفاع به اهل بیت علیهم السلام آسان خواهد بود و اگر مقصود، کلمات عادی و الفاظ دارای مفاهیم ذهنی متعارف باشد، چون نصوص وارد در این باره عهده‌دار بیان مصداق است و هیچ‌یک در صدد حصر نیست، جمع بین همه آن‌ها ممکن خواهد بود. حتی آنچه از فریقین: (۱۷، ۲۷، ۲۸، ۱۹، ۲۹) نقل شده که مقصود از کلمات تلقی شده اموری از قبیل گریه، حیا، دعا، پشیمانی، استغفار و حزن است، قابل اندراج در معنای جامع بیان شده است. چون درجات تلقی، به مراتب کلمات مرتبط است، به مدارج و معارج مخاطبان تلقی کننده نیز وابسته خواهد بود و هر مخاطبی به اندازه ظرف و وعای دل خود، کلام القا شده را تلقی می‌کند: «إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاها» (۶)

نتیجه گیری

دانستن معنای واژه «کلمه» و دست یازیدن به مراد جدی خداوند متعال، نقش بسزایی در تفسیر حقیقی این واژه و تعیین جهان بینی فرد مسلمان خواهد داشت. «معنا شناسی»، «علم الدلالة»، یا Semantic، مطالعه‌ی معنا در یک فرآیند روشمند و علمی است. در واقع، معناشناسی زبانی، شاخه‌ای از زبان‌شناسی است که به بررسی معنا در بافت متن می‌پردازد. همچنین مقصود کلام را از ساختار و سیاق متن درمی‌یابد و تلاش می‌کند انتقال معنا از طریق زبان را بررسی کند. باید دقت داشت که گاهی وصول به فیوضات معنوی، مبتنی بر اعطای خداوند و عنایت از جانب اوست، نه طلب انسان. همچنین دعا، توسل و استشفاع حضرت آدم (تلقی کلمات و توبه‌ی الهی) پیش از هبوط به زمین بوده‌است، نه پس از آن (تا محکوم قوانین عالم اعتبار و احکام دنیا باشد). و هر دعا و توسلی که پس از هبوط واقع شده‌باشد، منافاتی با آنچه در قبل، واقع شده ندارد.

بنابر ظاهر، کلمات تلقی شده (یا تلقی کننده) جزو یا تفصیل همان اسمائی است که به نحو اجمال و عموم: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» به آدم علیه‌السلام تعلیم شد. مراد، صرف الفاظ و مفاهیم ذهنی نیست؛ بلکه حقایق خارجی است که آیات وجودی اهل بیت علیهم‌السلام از آن جمله است. کلمات به معنای حقایق عینی، درعالم اعتبار، ظهور خاص خود را دارد، پس هر آنچه از الفاظ و مفاهیم در روایات آمده، از آن جهت که مرحله‌ی نازله‌ی همان حقایق عینی است، صحیح و درست است و هیچ‌یک از احادیث وارده، دلیل برحصر کلمات، در محتوای آنها نیست تا هر کدام نافی دیگری باشد. از این رو پذیرش همه‌ی آنها بدون محذور است. کلماتی که آدم علیه‌السلام آنها را تلقی کرد، در قرآن کریم تبیین نشده و آنچه در سوره‌ی اعراف آمده‌است می‌تواند در حد خود برخی از مصداق آن باشد؛ نه تمام مصداق آن. پس کلمات مزبور، منحصر در «رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» نیست.

و در نهایت، آگاهی آدم از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام در مرحله‌ی اخذ میثاق از ذریه و تمثیل آنان برای آدم در بهشت با شهود اسامی آن ذوات نورانی در ساق عرش الهی، منافاتی ندارد.

29. Al-Tabari M. Collector's statement in the interpretation of the Qur'an. C 1. Beirut, House of Knowledge. B-ta. Page 193.
30. The Foxes p. Hassan's jewels in the interpretation of the Qur'an. C 1. Beirut: Al-Alamy Foundation for Publications BTA. Page 53.
31. Cordoba a. Whole to the provisions of the Qur'an. C 1. Beirut: House of Knowledge. 1415
- Akbar Al-Ghafari. Qom: Islamic Publishing Corporation. 1405 BC, page 14.
14. Communication M. Alaa Al-Rahman in the interpretation of the Qur'an. C 1. Qom: the Mission Foundation. 1419 BC. Page 175.
15. Al-Hawizi Bride. Noor Al-Thaqleen. C 1. Qom: the founder of Dar al-Tafsir Ismaelian. B-ta. Page 54.
16. Bahrani H. Proof interpretation. C 1. Qom: the founder of Dar al-Tafsir Ismaelian. 1417 BC. Pages 72, 89.
17. Bahrani H. Proof interpretation. C 1. Qom: the founder of Dar al-Tafsir Ismaelian. 1417 BC. Pages 72, 89.
18. AL-Samarkandi M. Ayashi interpretation. C 1. Tehran: The Scientific Islamic Library. 1380 BC pp. 32, 41.
19. Bahrani H. Proof interpretation. C 1. Qom: the founder of Dar al-Tafsir Ismaelian. 1417 BC. Page, 75.
20. As-Suyuti p. The pearl strewn in the interpretation of the maxim. Beirut: Dar Al Fikr. 1414 BC. Pages 145,147,121.
21. Al-Safar Abu Ja'far Muhammad ibn Hassan ibn Foroukh. See the degrees of greatness. C 2. Tehran: Scientific Institute. 1374. Page 200.
22. Faid Kashani M. A net explanation. Hussein Al-Alami investigation. C 1. Mashhad: Al-Murtada Publishing House. Please refer to it 106.
23. Faiz Kashani M. Interpretation of the filter. Research of Hussein Al-Alami. C 1. Mashhad: Dar Al-Murtada Publishing. Untitled 106.
24. Qureshi AS, Quran Dictionary. C 5. Tehran: Islamic Books House. 1354. p. 144.
25. Alousi Baghdadi Shihab Al-Din Said Mahmoud. The spirit of meanings in the interpretation of the Great Qur'an and the Seven Mutanas. Beirut: Dar Al Fikr. 1414 BC. Page 217.
26. Al-Dilmi H. Firdaws Al-Akhbar with the tradition of the speech produced on the book Meteor. C 3. Beirut: First Edition 1407 BC. Page 151.
27. Al-Kalini A. Enough. Investigation of Ali Akbar Al-Ghaffari. C 8. Tehran: Islamic Library. 1365. Page 305.
28. Al-Saduq, Kamal al-Din and all the blessings. Research by Ali Akbar al-Ghaffari. Qom: Islamic Publishing Foundation. 1361. Page 125.